

**خدا و مکاشفهی او**  
**درس ۳: مکاشفهی عام و الهیات طبیعی**  
**دکتر آر. سی. اسپرول**

امروز مطالعه اصلیمون رو در حوزهی کامل الهیات نظام‌مند شروع می‌کنیم، و بعد از اینکه مقدمه‌ای رو در دو جلسه اولمون داشتیم، حالا می‌خوام با موضوع مکاشفه شروع کنم، چون همونطور که گفتیم، مسیحیت بر اساس فلسفهی نظری یک نفر نیست، بلکه به عنوان یک ایمان مکشوف، یا پابرجا می‌مونه و یا سقوط می‌کنه. و اعلامیهی اساسی ایمان مسیحی اینه که حقیقتی که ما به عنوان مسیحی می‌پذیریم، حقیقتی هست که از طرف خود خدا به ما رسیده، خدایی که از دید ما مخفی هست.

ما نمی‌تونیم او رو با چشممون ببینیم؛ با این حال او به وسیلهی مکاشفه، این پرده‌ای رو که خودش رو از ما مخفی می‌کنه، برداشته. مکاشفه، ساده یا شفاف کردن و یا هویدا کردن چیزهای مخفی هست. حالا در مطالعه الهیات، تمایزاتی رو برای انواع مختلف مکاشفه قائل میشیم و یکی از مهمترین تمایزاتی که داریم، فرق بین چیزی هست که مکاشفهی عام و مکاشفهی خاص نامیده میشه. حالا امروز می‌خوام بر اولین مورد از اینها تمرکز کنم. اما کتاب مقدس به ما می‌گه که خدا سرچشمه یا منبع حقیقت مطلقه و اگه بتونید به طور قیاسی یا استعاری به اون فکر کنید و سرچشمه یا منبع یک رود رو در نظر بگیرید، این می‌تونه به عنوان یک سرچشمه‌ی کوچیک باشه و با این حال از این سرچشمه، یک رود قدرتمند جاری میشه.

حالا اینجا ایده‌ی مورد نظر اینه که خدا منبع و سرچشمه هست، یا چیزی که در زبان خارجی اُرسپرانگ می‌نامند، یعنی سرچشمه‌ی اصلی حقیقت مطلق. این ایده برگرفته از اینه که نه تنها حقیقت مذهبی به عمل مکاشفهی خدا وابسته هست، بلکه حقیقت مطلق به مکاشفهی الهی وابسته هست.

حالا، شاید این برای شما یک ایده‌ی حیرت‌انگیز به نظر برسه، اما این ایده‌ای بود که به شدت توسط، مثلاً آگوستین قدیس و بعدها سنت توماس آکویناس تعلیم داده می‌شد و ایده این بود که ما به عنوان مخلوقات نمی‌تونستیم چیزی رو درباره‌ی چیزی بدونیم، مگر اینکه خدا دانش اونرو برای ما فراهم کنه.

و تصویری که آگوستین قدیس استفاده کرد، این بود: او گفت که ما اینجا با چشم و مغز و عصب بینایی تجهیز شدیم و همه‌ی این ابزار جسمانی برای بینایی، برای دیدن ضروریه؛ و به چشم پزشک میریم و او ما رو معاینه می‌کنه و میگه: "تو کور نیستی؛ در واقع، بینایی تو کامله."

اما اگه ما رو در یک اتاقی بذارن که انواع اشیاء زیبا در اونجا باشه، و ما بینایی کامل، و توانایی درک بصری دقیق رو داشته باشیم و شما چراغ رو خاموش کنید و اتاق در تاریکی کامل فرو بره، چقدر از زیبایی چیزهایی رو که در اتاق هست، خواهید دید؟ شما چیزی نخواهید دید، چون ما به تنهایی، با وجود اینکه تجهیزات کامل رو برای دیدن چیزهای موجود داریم، نمی‌تونیم چیزی رو ببینیم، مگر اینکه این چیزها در زیر نور باشند، حتی دقیقترین حس‌های ما برای درک اونها کافی نیست.

و آگوستین گفت، همونطور که شما از لحاظ مادی به نور نیاز دارید تا بتونید چیزهای موجود در این دنیا رو ببینید، نور مکاشفه‌ی الهی هم برای ما ضروری هست تا بتونیم هر حقیقتی رو بدونیم. پس آگوستین و بعد آکویناس که کلمه به کلمه از آگوستین درباره‌ی این نکته نقل قول می‌کرد، می‌گفت که حقیقت مطلق و دانش مطلق در تجزیه و تحلیل نهایی، به خدا متکی هست، خدایی که منبع حقیقته و برای ما این امکان رو ایجاد می‌کنه که چیزی رو بشناسیم.

پس در این مرحله، وقتی می‌گیم درباره‌ی محتوای ایمان مذهبیمون به مکاشفه اعتماد داریم، کسی که از دیدگاه علم فیزیک به اون نگاه می‌کنه، مسخره می‌کنه و میگه: "خُب، شما به نوعی مکاشفه‌ی مافوق طبیعی متوسل میشید که ما به اون نیازی نداریم؛ ما فقط به آزمایشگاهمون میریم و حقیقت رو به طور تجربی تشخیص میدیم". ما به اونها می‌گیم که شما نمی‌تونید چیزی رو در لوله‌ی آزمایش یاد بگیرید، مگر اینکه خالق اون رو براتون آشکار کنه و ظرفیت یادگیری آموخته‌هاتون رو از طریق مطالعه‌ی طبیعت به شما بده.

حالا، این ما رو به این دو منبع مکاشفه یا دو نوع مکاشفه میرسونه. وقتی درباره‌ی مکاشفه‌ی عام صحبت می‌کنیم، این به آشکارسازی خدا از خودش اشاره می‌کنه که به دو طریق، انجام میشه. اصطلاح "عام" در اینجا دو جهت داره. اول از همه، این مکاشفه‌ی عام نامیده میشه چون دانشی هست که به همه داده میشه. همه‌ی افراد دنیا به مکاشفه‌ی الهی دسترسی دارند.

خدا فقط خودش رو به افراد خاص یا عارفان یا افراد روحانی منزوی آشکار نمی‌کنه، بلکه مکاشفه‌ی او از خودش برای همه‌ی انسانها و همه‌ی دنیاست. کل دنیا مخاطبان او هستند. مثلاً کتاب مقدس میگه: "آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد."

پس هر کسی که چشم داره و می‌تونه ببینه، وارد صحنه‌ی تئاتر میشه و تماشاگر جلال خداست که از طریق ستارگان و ماه و خورشید و همه‌ی طبیعت ظاهر میشه که صحنه‌ی تئاتری عظیم هست. شما می‌گید، اگه کور باشید چی کار می‌کنید؛ این دانش به همه نمیرسه. خُب، کتاب مقدس درباره‌ی این شناخت از خدا هم صحبت می‌کنه که خدا اون رو در جان شما می‌گذاره او به شما وجدان میده و به طور طبیعی، اونرو در درونتون آشکار می‌کنه. او حسی از درست و غلط رو به شما میده که از جانب اوست، پس حتی اگه نابینا باشید و نتونید جهان مادی رو ببینید، هنوز یک شناخت درونی از خدا دارید که او در جان شما می‌گذاره و بعداً بیشتر درباره‌ی این صحبت خواهیم کرد.

اما الان، بیایید فقط این رو بگیم: اینکه کلمه‌ی "عام" یعنی همه مخاطب هستند، هر انسانی در معرض مکاشفه‌ی خداست، یعنی مکاشفه‌ی عام.

دوباره، ما اینجا درباره‌ی کتاب مقدس صحبت نمی‌کنیم، چون میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر هرگز کتاب مقدس رو ندیدند، هرگز اون رو نخوندند، هرگز به موعظه‌ی کسی از کتاب مقدس گوش نکردند، اما در صحنه‌ی تئاتر طبیعتی زندگی کردند که خدا خودش رو به مردم ظاهر میکنه.

دومین دلیل اینکه چرا به اون عام میگن، اینه که محتوای مکاشفه‌ی عام درباره‌ی یک گونه‌ی عام هست؛ یعنی گزارش دقیقی از کفارهی مسیح یا رستاخیز مسیح به ما نمیده. شما نمی‌تونید غروب خورشید رو مطالعه کنید و ببینید که آسمان‌ها نقشه‌ی نجات خدا رو به ما اعلام می‌کنند؛ بلکه باید در این مورد به کتاب مقدس مراجعه کنید. این اطلاعات خاصی رو داره که نمی‌تونید از مطالعه‌ی طبیعت کسب کنید.

اما این نیست که طبیعت چیزی درباره‌ی خدا آشکار نمی‌کنه، بلکه محتوای اینه که خدا هست، قدرت و الوهیت ابدی او از طریق نظام آفرینش ظاهر شده. حالا ما تا لحظاتی دیگه با جزئیات بیشتر به اون خواهیم پرداخت، اما اول بیایید یک وجه تمایز دیگه رو مشخص کنیم. حالا ما فرق بین مکاشفه‌ی عام و خاص رو درک می‌کنیم. مکاشفه‌ی عام، مکاشفه‌ی ای هست که خدا به همه میده، و درباره‌ی چیزهای عام هست. این یک دانش عام درباره‌ی خدا میده. این متفاوت از کتاب مقدسه. کتاب مقدس مکاشفه‌ی خاص هست و فقط کسانی که به اون دسترسی دارند، دریافت می‌کنند و به ما اطلاعات دقیقتری رو درباره‌ی کار و نقشه‌های خدا میده، که بیشتر از اون چیزی هست که از مکاشفه‌ی عام دریافت می‌کنید.

حالا گاهی اوقات مکاشفه‌ی عام، "مکاشفه‌ی طبیعی" نامیده میشه و این کمی گیج کننده میشه. و من باید از تون بخوام که اینجا مراقب باشید؛ اگه ما از اصطلاح "مکاشفه‌ی طبیعی" استفاده کنیم، مفهومش در زبان خاص الهیات و در اصطلاح این رشته اینه که اصطلاح "مکاشفه‌ی طبیعی" مترادف با مکاشفه‌ی عام هست. چون مکاشفه‌ی عام، مکاشفه‌ی ای هست که خدا در طبیعت و از طریق طبیعت به ما میده، پس می‌تونیم به اون بگیم مکاشفه‌ی عام، یا مکاشفه‌ی طبیعی. آیا این آسونه؟ این شفاف هست؟

خُب، حالا اینجا سخت و گیج کننده میشه. یک مجموعه‌ی دیگه هست که اینجا مورد توجه ماست و به اون میگن الهیات طبیعی. حالا گاهی اوقات مردم اصطلاح "مکاشفه‌ی طبیعی" رو با "الهیات طبیعی" قاطی می‌کنند. اینها به یک چیز اشاره نمی‌کنند. من اینجا می‌خوام روی تخته سیاه کوچیکم یک تصویری رو بکشم تا سعی کنم فرق بین مکاشفه‌ی طبیعی و الهیات طبیعی رو نشون بدم و ما اینجا از مهارت هنری خیلی زیاد من استفاده خواهیم کرد و تصویر یک انسان رو می‌کشیم. این عالی نیست؟ این یک آدمه؛ یک آدم خوشحال؛ اون رو خندان می‌کنیم، باشه؟ حالا، این شخص در اینجا، در دنیاست و این بالا، خداست؛ و بین خدا و این انسان، دنیا یا جهان یا چیزی هست که ما طبیعت می‌نامیم.

حالا، وقتی درباره‌ی مکاشفه‌ی عام صحبت می‌کنیم، صرفاً نمی‌گیم خدا یک سیاره به نام زمین به ما میده و بعد میگه: "خُب، برگرد و از قدرت محض استدلالت استفاده کن تا بر اساس این سرخ‌هایی که من اینجا با دادن جهان آفرینش به تو دادم، درک کنی که من کی هستم."

حالا معلومه که می‌تونید با یک نقاشی این کار رو بکنید. با دقت یک نقاشی رو مطالعه می‌کنید، و حرکت قلم مو رو می‌بینید، نوع مواد رنگی بکار رفته، سبک بکار رفته رو می‌بینید و می‌تونید یک سری کارهای کارآگاهانه بکنید و بعد هم نتیجه گیری کنید، "وای! این نقاشی حتماً توسط فهاک یا رامبراند یا هر کس دیگه‌ای نقاشی شده، چون شما از قبل چیزی درباره‌ی رامبراند یا نقاشان دیگه می‌دونید. خدا فقط نقاشی نمی‌کنه که بعد به شما اجازه بده که کارآگاه باشید.

ایده‌ی مکاشفه چیزی بیش از اینه؛ در واقع این یک واسطه هست که خدا از طریق اون، فعالانه خودش رو به این شخص آشکار می‌کنه- یعنی طبیعت مستقل از خدا نیست، بلکه خدا توسط واسطه‌ی دنیا درباره‌ی خودش صحبت می‌کنه. او از طریق جلال و شکوه آسمان‌ها و ستارگان و همه‌ی اینها درباره‌ی خودش صحبت می‌کنه.

حالا، این مکاشفه که از طریق طبیعت میاد، چیزیه که مکاشفه‌ی طبیعی می‌نامیم و مکاشفه‌ی چیزی هست که خدا انجام میده. پس اصطلاح، "مکاشفه‌ی طبیعی" که به سادگی بیان شده، به کار یا اعمالی اشاره می‌کنه که خدا از طریق اون خودش رو در طبیعت و از طریق طبیعت آشکار می‌کنه. پس مکاشفه‌ی کار خداست. حالا سؤال اینه: این مکاشفه چی میشه؟ من اینجا این پایین هستم، من هدف این مکاشفه هستم. سؤال اینه: آیا من این مکاشفه‌ی خدا رو درک می‌کنم؟ آیا یک نوع دانش به من میده؟ این سؤال ماست.

حالا، وقتی درباره‌ی الهیات طبیعی صحبت می‌کنیم، فرق بین الهیات طبیعی و مکاشفه‌ی طبیعی اینه که مکاشفه‌ی طبیعی چیزیه که خدا انجام میده، و الهیات طبیعی، نتیجه‌ی کار خداست. الهیات، شناخت خداست، و ما اینجا درباره‌ی شناخت خدا از خودش صحبت نمی‌کنیم، بلکه درباره‌ی شناخت ما از خدا صحبت می‌کنیم.

سؤال اینه: وقتی خدا خودش رو به همی ما آشکار می‌کنه، آیا این در ذهن ما، شناختی درباره‌ی خودمون به ما میده یا شناختی درباره‌ی خدا؟ یا به عبارت دیگه، آیا من می‌تونم از طبیعت، چیزی درباره‌ی خدا یاد بگیرم؟

حالا، یک مباحثه‌ی بزرگی در این مورد هست که در زمینه‌ی الهیات تا مدت‌ها ادامه داشته. مخالفت‌های شدیدی با این ایده بوده که آیا انسان میتونه بدون نجات، چیزی درباره‌ی خدا بدونه. پولس در قرنتیان میگه انسان نفسانی خدا رو نمی‌شناسه و اون موقع به نظر می‌رسید که این رسول مانع از این احتمال می‌شد که کسی بتونه به وسیله‌ی طبیعت به شناخت خدا برسه، مگر اینکه روح القدس او رو روشن کنه، چشمش رو باز کنه و غیره.

به هر حال، در رومیان فصل ۱ که یک جای کلاسیک برای آموزه‌ی مکاشفه‌ی عام از الهیات طبیعی هست، این رسول چیز دیگه‌ای رو میگه و ما تا دقایقی دیگه به اون خواهیم پرداخت. اما این رسول در اونجا میگه که ما یک شناختی از خدا داریم.

حالا قبل از اینکه به متن نگاه کنیم، می‌خوام ازتون بخوام که ببینید آیا می‌تونید به این مشکل پی ببرید. در رومیان ۱، او میگه که به وسیله‌ی طبیعت خدا رو می‌شناسیم. در اول قرنتیان میگه که ما خدا رو نمی‌شناسیم.

حالا، یادتون باشه یک اتم شناس میاد و در این مورد میگه: "خُب، وقتی پولس رومیان رو نوشت، به یک چیز اعتقاد داشت و وقتی قرنتیان رو نوشت به چیز دیگه‌ای اعتقاد داشت. او نظرش رو عوض کرد." یک نفر دیگه به اون نگاه کرده و میگه: "خُب، این یک نمونه‌ی واضح از تناقض در

کتاب مقدسه، جاییکه این رسول در رومیان ۱ می‌گه که مردم به وسیله‌ی طبیعت خدا رو می‌شناسند و در اول قرنتیان می‌گه نمی‌شناسند. پس کتاب مقدس با زبان دوگانه صحبت می‌کنه. "خُب، عجله نکنید.

فعل "شناختن" در یونانی و عبری به بیش از یک طریق بکار رفته. یک دانشی داریم که دانش مغزی، آگاهی عقلانی می‌نامیم. و بعد شناخت و دانش شخصی و محرمانه رو داریم که دانش متفاوتی هست. مثلاً کتاب مقدس درباره‌ی پدران عهدعتیق صحبت می‌کنه، یعنی آدم و ابراهیم و غیره و بعد درباره‌ی بچه دار شدن اونها حرف می‌زنه و می‌گه: "آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شد."

حالا این چی می‌گه؟ آدم و حوا در باغ ملاقات می‌کنند و آدم می‌گه: "خانم، من آدم هستم." و به محض اینکه با هم آشنا شدند و آدم از لحاظ عقلانی این زن رو شناخت، او ناگهان حامله شد؟ اصلاً اینطور نیست. وقتی اینجا کتاب مقدس فعل "شناختن" رو بکار می‌بره، از این فعل برای توصیف نزدیکترین رابطه‌ی ممکن انسانی بین مرد و زن صحبت می‌کنه.

و وقتی پولس با قرنتیان صحبت می‌کنه، درباره‌ی تشخیص روحانی امور خدا صحبت می‌کنه و می‌گه ما در شرایط سقوط کرده مون، این نوع شناخت روحانی از خدا رو نداریم، بلکه این فراتر از آگاهی محض و ادراک عقلانی محض هست.

و اگه ما حالا به رومیان ۱ نگاه کنیم، پولس در رومیان ۱، آیه‌ی ۱۸ می‌گه: "زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بیدینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند."

پولس در اینجا می‌خواد نشون بده که چرا لازمه ما نجات بیابیم و او کل دنیا رو در برابر محکمه‌ی خدا میذاره و سعی می‌کنه نشون بده که همه به انجیل نیاز دارند، چون همه مجرم شناخته میشن، در بسیاری از موارد، به خاطر عدم پذیرش عیسی توسط کسانی نیست که هرگز در زندگیشون درباره‌ی او نشنیدند، بلکه به خاطر عدم پذیرش جهانی خدای پدر هست که خودش رو به طور ساده و واضح به همه‌ی انسانها آشکار کرده و طبیعت گناهکار ما باعث میشه که چی کار کنیم؟ راستی رو در ناراستی بازداریم، در اینجا ترجمه‌های مختلف می‌گن: خفه کنیم، مانع شویم، سرکوب کنیم، خاموش کنیم. پس پولس می‌گه خدا از کاری که انسانها با مکاشفه‌ی او می‌کنند، خشمگین هست.

خُب، ادامه بدیم. او ادامه داده و میگه: "چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است." او از کلمه‌ای استفاده می‌کنه که در لاتین مَنیفِستوم و در یونانی "فانیراس" هست و در اینجا این ایده رو میرسونه که خدا این سرخ‌های رمزگونه رو زیر صخره‌ها و غارها و بالای کوه هیمالیا نگذاشته که باید بعضی از رهبران به شما توضیح بدن که خدا وجود داره، بلکه مکاشفه‌ای که خدا درباره‌ی خودش میده، مَنیفِستوم، هست، یعنی واضحه و خدا اون رو روشن می‌کنه تا شما نتونید بگید: "اگه شاگرد یاد نمیگیره، به خاطر اینه که معلم درس نداده." چون خدا درباره‌ی شخصیت خودش به وضوح و ساده به ما تعلیم میده.

این چقدر سودمنده؟ آیه‌ی ۲۰: "زیرا که چیزهای نادیده او ... از حین آفرینش عالم ... دیده می‌شود ...". آه، این مثل یک بیانی‌هی متناقض هست. چطور یک نفر میتونه یک چیز نادیده رو ببینه؟ کلمه‌ی "نادیده" یعنی "نمیتونه دیده بشه" ولی پولس در اینجا میگه چیزهای نادیده‌ی خدا دیده میشه و نه فقط دیده میشه، بلکه چطوری دیده میشه؟ به وضوح.

خُب، اما نه به طور مستقیم. ما خدای نادیده رو نمی‌بینیم. ما چی رو می‌بینیم؟ جهان مرئی‌ای رو می‌بینیم که مکاشفه‌ی خدا رو به ما میده، چون خدا شخصیت نادیده‌ی خودش رو از طریق چیزهایی که میتونه دیده بشه، آشکار می‌کنه.

به کلام پولس گوش کنید: "زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد." به نظرتون این رسول چه عذری رو اینجا در نظر داره؟ این عذری که همه‌ی کسانی که نمی‌خوان به نزد خدا بیان، به اون تکیه می‌کنند.

اونها میگن: "من منکر وجود خدا هستم، نمی‌دونم که خدا وجود داره یا نه. ما نمی‌تونیم مطمئن باشیم؛ خدا اون رو شفاف نکرده؛ هیچ مدرک خوبی برای وجود خدا نیست"، و گناهکار در داوری میگه: "خدایا اگه می‌دونستم که تو هستی، من سرسپرده‌ترین پیرو تو می‌شدم." این عذری هست که خدا برمی‌داره. این چیزی هست که پولس در اینجا میگه. خدا به وضوح خودش رو از طریق طبیعت ظاهر کرده و این مکاشفه به وضوح درک شده، تا انسان عذری نداشته باشه.

حالا دوباره آیه‌ی ۲۱: "زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت." می‌بینید که پولس در اینجا چی میگه؟ او از وجه وصفی فعل "شناختن" استفاده می‌کنه و میگه او رو شناختند. پس در

رومیان ۱ میگه ما از یک لحاظ او رو می‌شناسیم؛ در اول قرتیان، از یک لحاظ متفاوت او رو نمی‌شناسیم.

اما ما اینقدر می‌شناسیم: قوت سرمدی و الوهیتش برای کل دنیا واضح و آشکار شده، پس نه تنها یک مکاشفه‌ی عام یا مکاشفه‌ی طبیعی داریم، بلکه الهیات طبیعی هم داریم. این الهیات طبیعی، تحریف و معیوب و همه‌ی این چیزها میشه، اما شناخت خدا رو محو نمی‌کنه، یعنی شناختی که خدا از طریق طبیعت به ما میده.